



محمد علی حکیم شیرازی

سلسلهٔ ذهبیه

عرفان

الی جاء فی الارض خلیفه

از آیات و اخبار بسیار مطابق ادله عقلیه و کشف عرفا استفاده می‌شود؛ همیشه (ولی) و خلیفه الهی در روی زمین میان مردم برای انجام دادن امورات تکوین و تشریح برقرار است و هر کس جستجو از عقاید مذاهب مختلفه نماید برایش واضح می‌گردد تنها شیعه به بودن چنین ولی و خلیفه الهی در هر زمان عقیده دارند نه دیگران نهایت بزرگان شیعه در اوائل چنان چه اظهار تشیع مینمودند گذشته از کشته شدنشان بیشتر مردم بجهت انکار آنها در هلاکت همیشگی واقع میگشتند بنا بر این برای حفظ اشخاص از هلاکت ابدی بر طبق عقول آنها سخن رانی کرده بیانات خود را بطوری نمایش میدادند که اهل دنیا و عبارت مذهبشان را مذهب عامه گمان میکردند و ولایت حضرت امیرالمومنین را برمیداشتند چنانکه بابی از کافی و غیر آن در اینست؛ ولایت سر خدا میباشد افشایش نکنید، دعوت در نبوت و در ولایت **انک لانهدی** **من احببت و لکن االه یهدی من یشاء** وارد است و فرموده اند؛ التقیة دینی و دین آبائی مثل لفظ خلیفه را در خلیفه انتخابی مردم و سلطنت دنیوی که جانشینی حضرت بنی‌میر را بتو هم اشتغال نموده بکار میبردند و بنام تصوف خرقة خود یعنی تلبس بنور ولایت، دریافت تجلی- الهی، فیوض معانی را بحضرت امیرالمومنین انتساب داده و او را ولی الهی که همان معنی خلیفه خدا و حجتش را دارد معرفی می‌نمودند و هر خالص برگزیده الهی را صوفی مینامیدند نه بنام تشیع و شیعه تا باعث فساد نشده

و شخص عاقل و بصیر هم بفهمد تصوف مذهب جداگانه‌ای نیست زیرا تصوف بمعنی پاکی و برگزیدگی از طرف خدا را همه مذاهب برای بزرگان خود عقیده‌مند هستند چنانکه بابا - طاهر صوفی را ماضی مجهول صافاالله صوفی دانسته ، شهید اول دروقف دروس مقصود از صوفی رازاهد و عابد فرموده ، سبط شهید ثانی در اثنا عشریه از او قصیده باین معنی نقل نموده : بشوق و ذوق بعزت شرف رسیده ، بخونهای پاک جسد های آنها در نطفه‌ها قرار گرفته ، برای تصفیه ارواح کار کرده ، اشباح را بمعرض تلف تسلیم نموده اند ... تصوف بعصا ، تسبیح دعوی پیش خود و تکلف نیست ، درویشی سرو پرده اش نفس می باشد پرده را بردار تا تاریکی زائل گردد ، از جنس خود جدا شده نفس را در نفس (بحس دم) قرار بده ، از حس غایب گشته اشک اندو را جلب کن ... بخلوت از کار در ابتدا وارد شده بمحل فروش خمر از کار (خانقاه و خرابات) بخواندن قرآن باز گرد ، اگر مدیر خمر از دست خود بتوجام تجلی دهد گرفته بیا شام ، تشنه را سیراب نموده بخل نورزد چنانچه بدون سیرابی برگردی بسیار اندوه است و علامه و محققین از علما در کتب خود علم تصوف را علم تصفیه خوانده آنرا از انتشارات ائمه شمرده و علمایشرا امثال ابویزید و شیخ معروف بیان نموده اند درباب امامت شرح تجرید میگوید :

و قد نشره (الائمه) من العلم والفضل والزهد والترك للدینا شیئا عظیما حتی ان الفضلاء من - المشایخ كانوا یفخرون بخدمتهم ، فابویزید البسطامی كان یفتخر بانه یسقی الماء لدار جعفر الصادق (ص) و معروف الکرخی اسلم علی یدی الرضا و كان بواب داره الی ان مات ، مقصود علامه و سایر علماء حقیقتی از شیخ هسان پیر طریقت و رساننده به حقیقت است که مانند ابویزید و شیخ معروف را از بزرگان شیخها شمرده اند ، شیخ بهائی در صفحه نود و یک جلد سیم کشکول میگوید :

التصوف هو التمسك بالفقه و الافتقار و التحقق بالبدل و الايثار و ترك التعرض و الاختیار ، المعارف من اشهداله صفاته و اسمائه و افعاله ، فال معرفته حال تحدث عن شهود و العالم من اطعمه اله علی ذلك لاعن شهود بل عن یقین و الشیخ هو الانسان الكامل فی علوم الشریعه و الطریقه و الحقیقه البالغ الی حد التکمیل فیها لعلمه بآفات النفوس ، و امراضها و ادوائها و معرفته بدوائها و قدرته علی شفائها و القيام بهداها ان استعدت و وقت لاهتدائها و العامة الذین اقتصر علمهم علی علم الشریعه یرسمی علماء هم علماء الرسوم ، در صفحه ۲۲۹ جلد سیم مینگارد : التصوف علم یبحث فیہ عن الذات الاحدیة و اسمائه و صفاته من حیث انها موصله لكل من مظاهرها و منسوباتها الی الذات الالهیه ، فموضوعه الذات الاحدیة و نوعتها الالیه ، و صفاتها السرمدیة و مسائله کیفیته صدور اکثره عنها و رجوعها الیها ، و بیان مظاهر الاسماء الالهیه النوع الربانیة و کیفیه رجوع اهل الله تعالی الیه سبحانه و کیفیه سلوکهم و مجاهداتهم و ریاضاتهم و بیان نتیجه کل من الاعمال و الاذکار فی دار الدنیا و الاخره علی وجه ثابت فی نفس الامر و مبادیه معرفه حده و غایتها و اصطلاحات القوم فیها ، و در صفحه ۴۱ ، الوقت باصطلاح الصوفیه ، هی الحال الحاضره التي یتصف لسالك بها ، فان كان مسرورا فالوقت یکون سرورا و ان كان حزینا فیکون حزنا و هكذا و قولهم : الصوفی ابن الوقت ، یریدون به انه لا یشتمل فی کل وقت الی مقتضياته من غیر التفات الیها و مستقبل به بین پیرا انسان کامل در علم شریعت ، طریقت ، حقیقت و رسنده بر تبیت تکمیل سایرین قرار

داده است از جهت دانستن افات و امراض نفوس ، شناسائی دواهای دردها ، قدرت برشفا دادن و اقدام برانمائى آنها ، صوفى را دانای اسماء و صفات و افعال الهى ، اهل الله و مواطب آنچه سزاوار اوقات بوده باشد دانسته و آنکه تنها علم شریعت دارد عالم رسمى شمرده است در آخر قضیه شصت و چهارم آورده :

شیخ بهائى بمجلسى اول گفت این واقعه که دیدى بشارتست بآنچه میخواستى مجلسى بیان نمود :

غالب اوقات صحبت من باشیخ در تصوف بود و او مایل بآن ، و در کتابهایش از قبیل مستند السالکین و تشویق السالکین صوفى حقیقى را شیعه و شیعه حقیقى را صوفى تعیین کرده است ، فیض در آخر باب اداب السفر کتاب هفتم احیاء دارد ؛ و اما التصوف فانه عبارة عن تجرد القلب لله و استحقاره لساو الله و حاصله یرجع الی عمل القلب و الجوارح . در همه کتابهایش تمجید از بزرگان صوفیه نموده آنها را راسخین در علم و ائمه مینامد ، در فصل اول عقبه دوم منهاج العابدین که آنرا در اواخر عمر نوشته و همه آنرا الهام اسرار الهى دانسته است راجع به تصفیه باو دل یعنی تصوف میگوید :

فلقد بلغنا عن الاستاد ابى اسحق الاسقرابى رحمه الله و كان من الراسخین فی العلم العالمین به انه قال : دعوت الله سبحانه و تعالى ثلاثین سنة ان برزقنى توبة نصوحا فلم يستجب لى تم تعجبت فی نفسى و قلت سبحانه الله حاجة دعوت الله فيها ثلاثین سنة فما قضیت الی الان فرائد فیما یرئى انما كان قائلاً یقول لى ان تعجب من ذلك ، ا تدرى ما ذاتسال الله سبحانه تعالى انما تسال الله سبحانه ان تحبک اما سمعت قوله جل جلاله : ان الله یحب التوایین و یحب المتطهرین ، اهذه حاجة هینة ، فانظر الی هذه الهمة و هو لاء الائمة و اهتمامهم و مواظبتهم علی اصلاح قلوبهم و الزود لهما دهم .

در اواخر عاقل دوم راجع به خلق میگوید : فیه (در بودن با مردم بر حسب صورت و انفراد از و بانس باحق در معنی) یقول ابراهیم بن ادهم رحمه الله کن واحد جامعیا و من ربک ذانس و من الناس و حشیافان قیل فما تقول فی مدارس علماء الاخرة و رباطات (خانقاهای مجل بستن بدن مرکب راه الهى برای محاربه بانفس و شیطان) الصوفیة سالکی طریق الاخرة و الکیون فیها فاعلم ان تلك الطریقه المثلی فی هذا الشأن لعامة اهل العلم و الاجتهاد ، به بین صوفیه را چگونه صاحب طریقه بلند فضیلت و قرار گیرنده در آخرت دانسته چنان که امیر المومنین در خطبه فرموده است : پیش از مرگ طبیعى بدنهای مومن ها در میان بدنهای پیغمبران ، ملائکه و اهل آخرت در گرد شدند ، در آخر قادح اول عارض چهار از عقبه چهارم مذهب خود و مشایخش را تصوف معرفی کرده است :

فهذا (احتمال الشدة و الجور) مذهب اهل التصوف و هو مذهبی و مذهب مشایخی و بذلك جرت سیرة سلفنا و اما تقصیر بعض المتأخرین فلا یعتبر به ، در کتاب معارف نیز در اواخر عمر نوشته میگوید :

فكذلك من عثرته المعصومین معجزة له باقیة نوعه الی يوم القيمة و الة علی حقیته لمن عرفهم بالولاية و التحیه من الشیعة اولی الالباب و لهذا قال صه : انى تارك فیكم الثقلین کتاب الله و عترتی لن یفتر قاحتی یرد اعلی الحوض ، و در باب فرق میان رسول و نبی و امام و ولی دارد : الولی من حدته الملك او الهم الهما بالعمل و الامام من حدته الملك بالعمل و التبلیغ . عبارت های

دیگرش که آنها را برای انکار تصوف آورده‌اند نیز مدح بزرگی و بلندی آن از رسیدن اشخاصی را که نکوهش کرده میرساند مانند من الناس من بزعمه ان بلغ من التصوف والتأله حدایقدر معان یفعل ما یرید ، زیرا تصوف را ردیف تاله قرار داده که معنایش شدت فرو رفتگی در الهیات است و هیچ کس آنرا ندامت نکرده و نزد همه پسندیده می‌باشد نیز با بودنشان صوفی آوردن گمان معنی نداشت و رسیدن بی‌اطل استبعاد ندارد. صدرالمتالهین در همه کتب‌بهایش کلمات صوفیه را وارد نموده آنها را بزرگ شمرده مطالب خود را بر طبق فرمایشات آنها بیان میکند خصوص کسر اصنام جاهلیت که برای حقانیت تصوف ، راه پیدایش آن و اینکه صوفی چگونه شخصی می‌باشد نوشته است تا نااهل خود نمائی و ریاست طلبی بنام آنان نکنند و از جهت بودنش مقام بلند نکوهش مدعیان باطل آن از مدعی مقامات دیگر بیشتر خواهد بود چنانکه خودش در خاتمه می‌گوید:

پاره از مقامات سالکین راه آخرت، صفات و ملکاتشان و برخی او صاف ضد آنها که سخت باطل و طالب دنیایند بیان کرده تا مرید صادق در پیروی آنکس که راه حق و طریق راستی می‌پیماید بینا شده، عارف کامل مکمل را از نادان گم‌یا گمراه کننده جدا نماید. در هیچ مورد اشخاصی را که نکوهش کرده صوفی ننامیده بلکه متشبه بزوی صوفیه و اصحاب وجد ، حال و کمال خوانده است و چنانچه صوفی بودند تشبه محال و بیمعنی بود. در صفحه ۷ دیباچه چاپ دانشگاه است:

الاول ربما اشتغل بالمجاهدة والدخول فی الاربعینات والتزیی بزوی الصوفیة فی لبس المرقعات والشروع فی اخذ البیعه من المریدین والانتصاب لمقام الارشاد والهدایة کل ذلك قبل احکام العلم بالله و صفاته و افعاله. در صفحه ۱۴ می‌گوید:

بمرتبه علم و معرفت برتری انسان بر سایر افرینش واقع و ریاست عظمی نبوت ، وسطی امامت و صغری پبری محقق خواهد گشت در صفحه ۲۳: ریاضات سلوک و مجاهدات اهل تصوف را عبودیت عقلیه و سلوک عالم قدس دانسته و گفته است با تقصیر در عبادات شرعیه میسر نمی‌شود در صفحه ۳۰: سزاوار نیست نادان معالم الهیه را صوفی یا فقیه یا حکیم نامید در صفحه ۳۱: نزد بزرگان صوفیه صاحبان دل و ارتقاء بحقایق پینمبران و ملکوت ، برای هیچکس نظر در مثل این امور تصوف و پرسش و خواهش کشف آنها جایز نیست مگر بعد از تهذیب نفس چنانچه بیان و وصف کردیم ، از جهت نیروی روش الهی که از آن خبر داده است: وواعد ناموسی اربعین لیلة وانمناه بعشر چون حضرت موسی شها قیام و روزها روزه بود تا نفسش صاف و ذاتش مرتاض گشته، خداوند او را مناجات و تکلم فرمود، از حضرت پینمبر روایت شده: هر کس چهل صبح برای خدا خالص گردد چشمه‌های حکمت از دل بر زبانش جاری می‌گردد ... از اینجهت بر حکما و صوفیه واجب آمد اگر باز شدن درهای حکمت و شناسائی برای دانشجویان و کشف اسرار برای مریدین بخواهند در ابتداء بانواع ریاضت‌های نفسانی و بدنی ریاضت داد و باقسام تادیبهای شرعی و حکمی تهذیب نمود تا نفوس صاف و عقول تهذیب و اخلاق تطهیر گردد چنانچه صوفیه را خوب نمیدانست آنها را اهل معرفت و کشف اسرار قرار نداده و برای وارد گشتن در تصوف تادیبهای شرعی و حکمی لازم نمی‌شود.

از صفحه ۶۴ تا ۷۳ نشانه‌های محبت خدا را بیان کرده از جمله آنها دوستی مرگ

برای لقاء محبوب بطریق کشف و مشاهده، طالب خلوت برای انس بخدا و مناجات با او میباشد درحکایت برخ که بنده سیاهی بود، خداوند بحضرت موسی فرمود: بنده خوبی است. جز اینکه عیبی در اوست، عرض کرد:

پروردگارا عیبش چیست؟ فرمود: وزش درختان او را بشگفت آورده بجانب آن ساکن گردیده است کسیکه مرا دوست دارد بسوی چیزی قرار نمی‌گیرد، پس نشانه محبت استفراق عقل و فهم در لذت ماجات دوست است بلکه امور دنیا را مادامی که مکرر نشود نمی‌فهمد مانند عاشق حیران که با مردم سخن میگوید و در باطن انس بیاد دوستش دارد علامت دیگر کتمان محبت، اجتناب دعوی و بیزاری از اظهار هستی و دوستی از جهت تعظیم محبوب با هیبت او و غیرت بر نگاهداری سرش میباشد زیرا محبت سری از اسرار خدا در دل بندگان است، ظهور و اطلاع بر آن اگر چه پسندیده میباشد لکن تظاهر و اظهار برای اطلاع دیگران شرکت در دوستی و مذموم خواهد بود مگر غلبه سکر دوستی اقتضای آن داشته زبانش گویا و اعضایش مضطرب گردد یعنی تقاضای محبوب باشد زیرا کسیکه خدا را شناخت حیانهوده زبانش از دعوی گنگ می‌گردد اگر چه حرکات، سکناات و همه اعضایش بر عشق گواهی میدهند چنان که صاحب از جناب جنید حکایت کرده که فرمود: استاد ما جناب سری رحمت خدا بر او باد ناخوش گردید سبب ناخوشی و دروایش شناخته نشد طبیب ماهری برای ما معرفی کردند بولش را گرفته بنظر اورسانیدیم خوب نگاه کرد سپس بمن گفت: آنرا بول عاشق می‌بینم جناب جنید فرمود: صیحه زده بیهوشی بر من غلبه کرد و شیشه از دستم افتاد بعد بجانب جناب سری مراجعت کرده اورا خبر دادم تبسم نموده فرمود:

خدا اورا (از عشق) بکشد چقدر بیناست، گفتم ای استاد آیا دوستی در بول هم ظاهر می‌گردد، فرمود: آری، مرتبه دیگر فرمود: پوستم را بر استخوان بخشانید و جسمم را مسلول بکرد و مکر دوستی خدا سپس بر او بیهوشی وارد گشت، بیهوشی همینما یاند این اظهار در غلبه وجد بوده است و نشانه دیگر فرق میان خواطر نفسانی شیطانی ملکی و رحمانی میباشد در صفحه ۱۰۳ شیادان خود را باهل الله و یاران صفا و تصفیه متشبه کرده و در این زمان بسیاری خدعه کار آترا باند داشتن نظر و سکون باطن از جمله صوفیه اعتبار میکنند، عاقل با فهم و ناظر در اوضاع این زمان و اطوار اهلس بنظر اعتبار و بینائی بطور یقین میداند که اهل الله و ارباب تصوف و کمال حال هیچ یک ظاهر و آشکار نیستند بلکه پنهانی حال و نادانی مرد بدشمنان لازم است و کسیکه در خانقاه برای اشتها بزهد و کرامت بنشیند احمق نیست.

